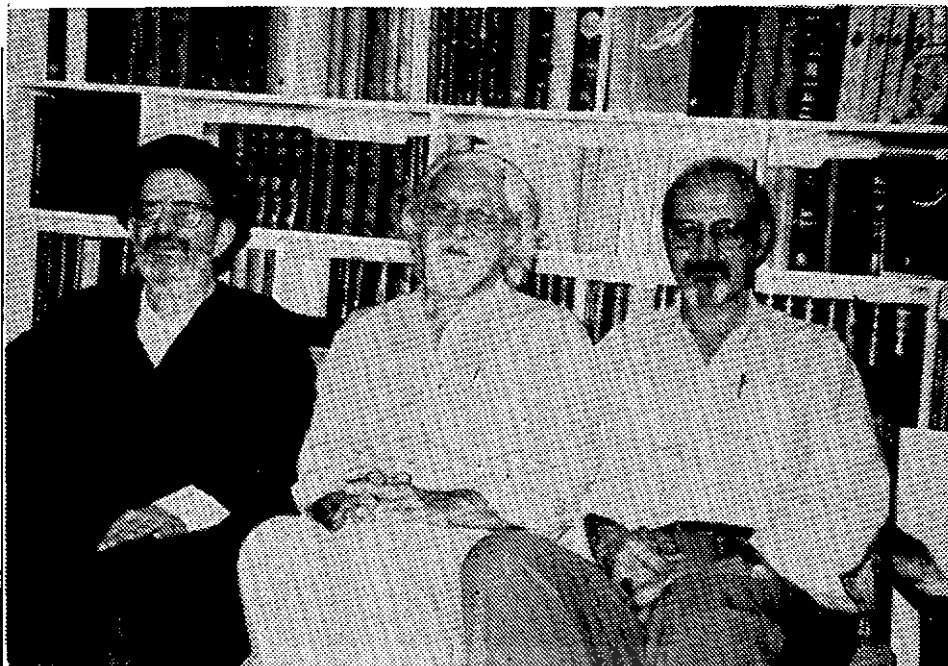


معرفی کردن فرزانه مردی چون استاد سید جلال‌الدین آشتیانی که یکی از ستونهای استوار حکمت و فلسفه کشور ماست، کار چندان آسانی نیست. مضافاً به اینکه این فرزانه مرد دوست هم باشد. دوستی ما بر می‌گردد به آغاز سالهای چهل، هنگامی که تازه از خارج برگشته بودم و مشغول نگاشتن رسالهٔ دکترا بودم. استاد از آن زمان مقیم مشهد بود و گهگاهی به تهران می‌آمد و در منزل دوستان خود اقامت می‌گرفت و یا من برای دیدن او روانهٔ مشهد می‌شدم. و بدین نحو، همدیگر را مرتب می‌دیدیم. دوستی ما چندین جنبه داشت. ابتدا رابطهٔ صرفاً انسانی، سید جلال مرد بسیار مهربان و گشاده‌رو است. اگر به کسی مهر بورزد دوستی‌اش را بی‌دریغ ایثار می‌کند و در مقابل چشمداشتی نیز ندارد. جنبهٔ دیگر این دوستی تلمذ بود. یعنی آموختن رموز عرفان و تصوف. رساله‌ی دکترای من کار تطبیقی بود، رابطهٔ تفکر هندو و تصوف اسلامی، پس ناگزیر می‌بایستی به متون اصلی و از جمله فصوص‌الحکم ابن عربی رجوع می‌کردم. هم لطایف زبان را در می‌یافتم و هم به معانی مستتر در آنان پی می‌بردم و نیازی به اعتراف کردن نیست که از انجام دادن این کار کاملاً عاجز بودم.

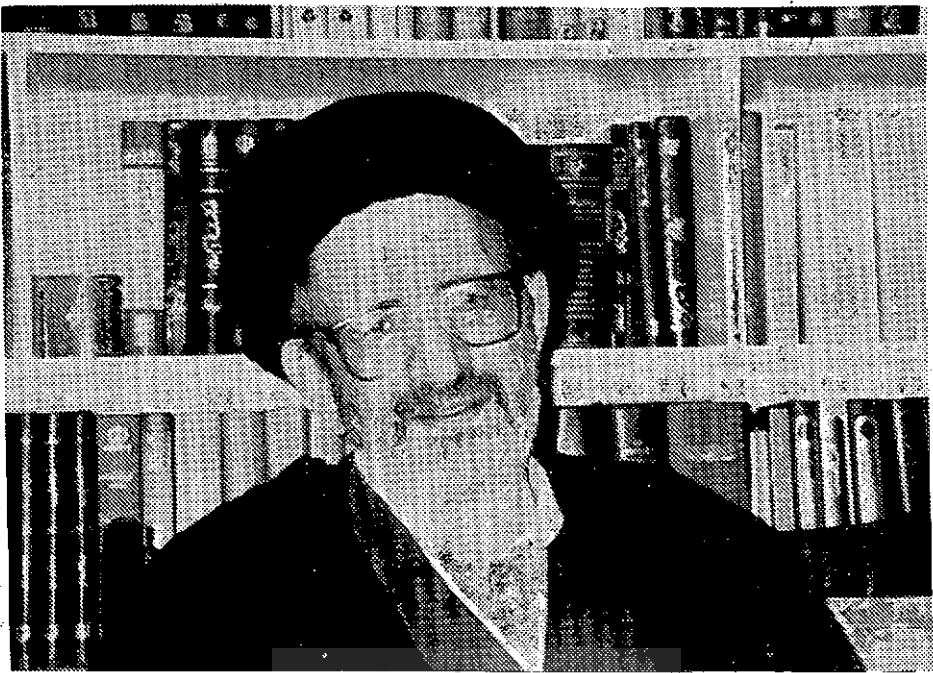
اینجا بود که دوست به کمک شتافت. او نه فقط متن عربی را به سهولت خیره‌کننده به فارسی روان بر می‌گرداند، بلکه همزمان تفسیرهای عالمانه و بسیار عمیقی بدانها می‌افزود و معانی را در مراتب مختلف فهم تأویل می‌کرد و یا به قول موسیقیدانان در مقامهای گوناگون می‌نواخت. این ممارست در متون الحق حیرت‌انگیز بود. در القای معانی پیچیده نیز همین تبحر را داشت. به خاطر دارم که درک مفهوم قیامت خارج از بعد آخرالزمانی‌اش برای من دشوار



• مشهد - مهرماه ۱۳۷۶ - حسن لاهوتی - داریوش شایگان و استاد سید جلال الدین آشتیانی

بود. یعنی هرگاه این مبحث به ذهنم خطور می‌کرد همراه و غنچین با بار پایان زمان بود و نمی‌توانستم آن را در لحظه یا در حال دریابم. استاد با حوصله هرچه تمام‌تر به من فهماند که در اصل قیامت، قطع نظر از جنبه آخرالزمانی، رفع حجاب نیز هست و شاید هم این جنبه اخیر مهمترین وجه آن باشد. زیرا جهان دائم در قیامت است و هرگاه رفع حجاب از تعینات هستی شود و یا غبار کدورت از آئینه دل زدوده شود، انسان قائم به قیامت است.

درک لطائف حکمت فقط به این مبحث اختصاص نمی‌یافت و انسان در حضور او از حکمت روزمره نیز بهره می‌برد. در حضور استاد می‌شد به راحتی از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر لغزید، سیر در آفاق و انفس کرد و از مسائل روز نیز غافل نماند. استاد می‌توانست غامض‌ترین مبحث فلسفی را به سهولت خارق‌العاده بیان کند و بلافاصله موضوع را عوض کند و فی‌المثل، به همان سهولت به علم انساب که در آن چیره دست هست، بپردازد. این گردش بی‌تکلف در معانی و احوال، این گذر از رفیع‌ترین اوج معقولات به متداول‌ترین سطح محسوسات، به عبارتی دیگر این نوسان بی‌سابقه در احوال و اوضاع منحصر به فرد خود او است. کمتر کسی را سراغ دارم که بتواند آنقدر در امور جدی باشد و در عین حال جدیت خود را در کتفه به جد نگیرد، و در حین اشتغال به مسائل، اینچنین فارغ‌بال، بی‌قید و آزاد باشد. بی‌گمان این از وجوه خاص استاد آشتیانی است. این صفت و صف ناپذیر حضورش را، برخلاف حضور سنگین دیگران، بسیار سبک‌بال جلوه می‌دهد و معاشرت با آشتیانی را به باغ خرمی بدل می‌کند که در آن هم



• تهران - آبان ۱۳۷۶ - استاد آشتیانی - شهاب دهباشی. دکتر شرف الدین خراسانی - حسن لاهوتی

صفا هست و بازی‌گوشی و هم عمق تأمل است و هم اندیشه. از این رو نمی‌توان هیچگاه از محضر او بی‌بهره رفت و از فیض استاد توشه‌ای نگرفت.

صرف نظر از جنبه‌هایی که در بالا برشمردم، دوست عزیزم سیدجلال حُسن دیگری نیز دارد که می‌توان گفت رسالت اوست. آشتیانی نقطه تبلور یک نحوه هستی است که از یک سر معطوف به قله‌های بزرگ تفکر این مرز و بوم است یعنی ابن سینا، شیخ اشراق و صدرالمتالهین و از سوی دیگر نگاهی است باز به سوی آینده. کوتاه سخن آشتیانی دربرگیرنده بهترین صفات معنوی این آب و خاک است در آنچه طی قرون متمادی روح این قوم کهنسال به تقطیر فراهم کرده است و با حوصله مورچه‌وار در کتب و رسائل، آداب و خلیقات ساری نموده است. از این رو ملاقات با او فقط برخورد با یک شخصیت استثنایی نیست. هرچند این شخصیت کم نظیر، بزرگوار و وارسته باشد. بلکه به نظر بنده، برخورد با او یعنی تشرف به یکی از وجوه اصیل روح ایرانی، یعنی برخورد با یک نهاد، نهادی که علی‌رغم گسست‌های زمانه و گردش چرخ گیتی همچنان پابرجاست و مانند صخره‌ای عظیم از بلندبهاها به عرصه زمان، به گذشته و آینده می‌نگرد و شاید این دو رابه هم پیوند می‌دهد و در این درنگ، لنگرگاهی نیز برای ما می‌جوید.

این صفت اخیر دو مسئله به همراه دارد. ابتدا اینکه انسان را به این دو پرسش وا می‌دارد: معنی سنت چیست؟ آیا سنت تشییع جنازه است؟ یا باززایی مجدد است در وجود مردان بزرگ که امانت داران آن محسوب می‌شوند؟ آشتیانی، چنانکه متذکر شدم یک نهاد دیرینه است ولی نه نهاد متحجر، بلکه نهادی که محل باززایی یک فرهنگ معنوی است و نقطه اتصال دو رویه

یک سکه است در ارتباطشان با مبدأ. ولی آیا سنت می تواند شکاف های تاریخ را نادیده بگیرد و در قبال آنان طوری رفتار کند که گویی هیچ اتفاقی روی نداده است؟ البته خیر! و در اینجا است که مسئله ارتباط تفکری که آشتیانی حامل آن است و زمین لرزه هایی که گسست های تاریخی پدید آورده، مصداق می یابد. زیرا اگر سنت به معنی راستین کلمه باززایی است و یا دست کم می تواند به نوعی فعلیت یافتن دوباره روح باستانی یک فرهنگ در افرادی که تجسم آن هستند، تعبیر شود، پس این سنت که گذشته را به حال می پیوندد چگونه می تواند روی شستارهای لرزان تحولات تاریخ، آشیانه خود را کماکان حفظ کند؟ آیا می توان تداوم را با تزلزل های پی در پی تحولات آشتی داد؟

استاد آشتیانی تا آنجایی که من او را می شناسم نه فقط از تغییرات بیم ندارد بلکه معتقد است که نباید با آنها جسورانه و شجاعانه مواجه شد. حال در این رویارویی تکلیف هر یک چه خواهد شد، مطلبی است که باید بعد روشن گردد. ولی آنچه در این رویارویی خطرناک است توهم است از هر نوعی که باشد، توهم هم از این سو و هم از آن سو. توهم اینکه دروان معنویت سپری شده و همگی دردهای متافیزیکی را یکبار برای همیشه مدفون کرده ایم، توهم اینکه می توان یا یک قیام انقلابی خط بطلان روی کلیه ارزشهای تجدد کشید، توهم اینکه پاسخ همه مسائل جهان در اختیار ماست و کافی است که نسخه متناسب بپیچیم و تحویل اجتماع دهیم.

هر کس استاد آشتیانی را بشناسد در مکتب ایشان اندکی تلمذ کرده باشد می داند که سید جلال از هرگونه توهم آزاد است و به فراست دریافته است که تداوم معنویت در تلاقی بارور با غیر است و هر آئینه هر یک از طرفین به نفی دیگری پردازد عاقبت خود نیز نابود خواهد شد. شاید آشتیانی پاسخ چه باید کردها را نداند، شاید هم حوصله مطالعه این مطالب را نداشته باشد، ولی به گفتگوی این برخوردار اعتقاد راسخ دارد و بالاخص می داند که بزرگترین خطری که در کمین است روش فروکاستن ها (یکی در دیگری) و فرار از واقعیت های تلخ روزگار است.